

سرزمین و مردم افغانستان از دید دیگران

مری لوئیس کلیفورد . سرزمین و مردم افغانستان
ترجمه‌ی مرتضی اسعدی . ویراسته‌ی فرشته کاشفی
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ
و آموزش عالی . چاپ اول . تهران ۱۳۶۸ . ۲۶۲ صفحه

در "مجموعه‌ی چهره‌ی ملل" که سالها پیش بنیان نهاده شد اخیرا کتابی به چاپ رسیده است به نام "سرزمین و مردم افغانستان". انتشار این مجموعه را که پیشتر بنگاه ترجمه و نشر کتاب پایه‌گذاری کرد اکنون شرکت انتشارات علمی و فرهنگی دنبال می‌کند. این شرکت وابسته است به وزارت فرهنگ و آموزش عالی. در پیشگفتار این کتاب می‌خوانیم که از ابتدای سال ۱۳۶۷ تاکنون در همین مجموعه چهار کتاب دیگر راجع به کامبوج، هند غربی، چکسلواکی و زامبیا منتشر شده است. از این گذشته ناشر نوید می‌دهد که کتابهای درباره "سرزمین و مردم: اوروگوئه، ایتالیا، لبنان، سوریه، کوبا، مجارستان، مصر، پاکستان، کنیا، سیرالئون و کنگو" در آینده انتشار خواهد یافت. برنامه دیگر این مجموعه تجدید چاپ کتابهایی است که در گذشته منتشر شده است. ناشر می‌خواهد این کتابها را "پس از ویرایش و به روز رساندن اطلاعات و آمار به تدریج در دسترس علاقه‌مندان" قرار دهد.

تمامی اینها امیدوارکننده است و آرزومندیم به هر حال این مجموعه‌ی مفید که در گذشته پایه‌گذاری شده بود و در جوانی دستخوش حوادث شد اینک مجال بالندگی بیابد و نیرومند و توانا گردد. اما حالا که قرار است این کار نیک گذشته دنبال شود خوب است دستکم ناشر در هر مورد خود را از مشورت و رایزنی دست‌اندرکاران محروم نکند و از نظر خواهی و کندوکاو در مورد چگونگی کار و گزینش درست کتابها چشم نپوشد.

این مجموعه در اساس، و متأسفانه، بر ترجمه‌ی آثار غربیان بنا نهاده شده است و ما هربار با سرزمین و مردمی از دید و نگاه آنان آشنائی می‌یابیم. پس ناگزیر باید

به هنگام گزینش با دقت و موشکافی به مطالب هر کتاب بنگریم و به اصطلاح سره را از ناسره بازشناسیم. چه فایده که رای و نظر دیگری را با صرف هزینهی بودجهی عمومی در دسترس جوانان یا عامهی مردم قرار بدهیم و با زحمت زیاد و به دست خود آنان را به بیراهه بکشانیم.

مجموعه‌ی یادشده چنان‌که از ساخت و قواره‌اش پیداست و مطالعه‌ی هریک از کتابهایش نیز این نظر را تأیید می‌کند برای خوانندگان غیرمتخصص تدارک دیده شده است و هدفش این است که اطلاعات کلی و عمومی را راجع به کشورهای گوناگون در اختیار علاقه‌مندان بگذارد. اینها همه خوب و نیک و پسندیده است به شرط آن که نکته‌هایی که در بالا آمد رعایت شود. اما پیش از آن که به کتاب مورد نظرمان در این مجموعه اشاره کنیم خوب است نخست این پرسش را مطرح کنیم که چرا وزارت فرهنگ و آموزش عالی ایران باید دست به انتشار چنین کتابهایی بزند؟ فرض بر این است که این وزارتخانه‌ی فخمیه موظف است خوراک لازم را برای دانشگاه‌ها و موسسات آموزش علمی کشور فراهم آورد و صلاح نیست نیرو و بودجه‌ی خود را بپراکند و به آموزش و فرهنگ عمومی نیز بپردازد. ولی از آن‌جا که انتشار این مجموعه در نگاه ترجمه و نشر کتاب آغاز شد و آن نگاه اکنون با نامی دیگر وابسته به همین وزارتخانه شده است پس منطق عادی حکم می‌کند که حالا هم وزارت فرهنگ و آموزش عالی آن فعالیت را ادامه دهد. این که ما از قضا دو وزارتخانه داریم که نام هر دوی آنها کلمه‌ی فرهنگ را یکدک می‌کشد مسئله‌ای است دیگر که به بحث فعلی ما ارتباط پیدا نمی‌کند. تنها یادآور می‌شویم که با وجود منطق فوق، قصد از گذاشتن کلمه‌ی فرهنگ در آغاز نام این وزارتخانه به معنای آن نیست که ناچار باشد به کار فرهنگ عمومی کشور هم توجه کند و کوشش و همت خود را در این راه هم به کار اندازد. اما اگر آن منطق را به کار نیندازیم و بر اساس منطق ساده‌تری کار هر وزارتخانه را ناشی از وظایف ساختاری و وظایف قانونی آن بدانیم، تنها چاره این است که این وزارتخانه یا خود را از دست این شرکت خلاص کند یا آن را به هر جا که باید بسپارد تا دست‌کم هنگامی که امور مملکت در چارچوب درستی قرار می‌گیرد، اهل فن رشته‌ی کارها را در دست بگیرد و بهره‌دهی این شرکت را در جهت درستی بیندازد.

از اینها که بگذریم کتاب "سرزمین و مردم افغانستان" با زحمت مترجم و ویراستار مجموعه و همکاری چاپخانه و سایر دست‌اندرکاران به صورت مطلوبی انتشار یافته است ولی مانند سایر کتابهای این شرکت باید دنبالش بگردی تا پیدایش بکنی. عرض می‌کنم کتابهای این شرکت خوب نیست و برخلاف هدف این مجموعه، عامه‌ی مردم آن را آسان به دست نمی‌آورد. این هم از فوائد نشر دولتی است. البته اگر دولت به کارهای اساسی بپردازد و بیهوده خود را درگیر این نوع کارها نکند که احتمالاً ناشران بخش خصوصی هم از عهده‌ی آن برمی‌آیند به مراتب بهتر است.

کتاب "سرزمین و مردم افغانستان" را مری لوئیس کلیفورد نوشته است که کتاب هیچ اطلاعاتی از او به دست نمی‌دهد. نویسنده که اطلاعات عمومی را راجع به افغانستان گردآوری کرده است خواننده را از دیدگاهی که مناسبانه در غرب رایج است با افغانستان

آشنا می‌سازد. از این دیدگاه که در میانه‌ی راه دستخوش تناقض می‌شود از دیرباز و از دوران باستان کشوری بوده است به نام افغانستان که حیات و فرهنگ مستقلی داشته است و مردمانش در دامنه‌ی کوه‌ها و دور از دریا با سختیها روزگار می‌گذرانده‌اند و سخت‌کوش بوده‌اند. غربیان توانسته‌اند این دیدگاه را در بین گروه‌هایی از روشنفکران افغانستان نیز ترویج دهند. اکنون اینان نیز می‌کوشند برای افغانستان تاریخ مستقلی بنویسند که از قرن‌ها پیش از میلاد سر برمی‌کشد و تا امروز همچنان برجاست. باید پذیرفت که غربیان در این کار توانا و هوشمند عمل می‌کنند ولی ما نباید تاریخ خود و همسایگان دیرین و کنونی‌مان را بر اساس پذیرش غیرانتقادی نظر غربیان بنویسیم. این یک واقعیت است که خاورشناسان غربی بسیاری از تاریکیهای تاریخ ما را روشن ساخته‌اند و ما نیز از این بابت مدیون آنها هستیم ولی نباید همه‌ی داوریهی آنان را بی‌چون‌وچرا قبول کنیم. نه مفید است که دستاوردهای آنان را منکر شویم و نه خوب است که یکسره خود را تسلیم هرآن‌چه که می‌گویند بکنیم. گاه می‌بینیم که خاورشناسی با همه‌ی تسلطی که دارد اشتباه می‌کند و دیگران این اشتباه او را بی‌آن‌که به پژوهش مستقل دست بزنند تکرار می‌کنند. به همین علت یک اشتباه از کتابی به کتاب دیگر انتقال می‌یابد. یکی از این اشتباه‌ها که احساس می‌کنم اندکی هم عمد در آن نهفته است تاریخسازی برای برادران همسایه‌ی ماست. روشن است که این تاریخسازی حس غرور آنان را هم ارضاء می‌کند و از این بابت خوشنود هم می‌شوند ولی نباید اجازه داد که این رضایت زودگذر همه را بفریبد.

جدا ساختن تاریخ قدیم افغانستان از ایران گرفتاریهای زیاد به بار می‌آورد که کمترین آن محروم کردن افغانستان کنونی از شرکت داشتن در فرهنگ غنی بخشهای دیگر ایران و بهره گرفتن از آن فرهنگ می‌شود. از این که بگذریم این جداسازی که در آغاز نیک جلوه می‌کند به تدریج به نارضایی می‌انجامد و این تصور را قوت می‌بخشد که بخشی از افغانستان کنونی در ایران جا مانده است و باید کاری کرد که دوباره به افغانستان بازگردد. سخن از خراسان بزرگ و حرفهایی دیگر از این سنخ از همین دیدگاه برمی‌خیزد. پس آن‌چه که در آغاز رضایت ایجاد می‌کرد در عمل بسذر ناخشنودی می‌پراکند و سرانجام به خصومت میان همسایگان کنونی می‌انجامد. در ضمن این حق را برای همه ایجاد می‌کند که مدعی یکدیگر بشوند. چه بهتر که از همان آغاز جلوی آن را بگیریم.

واقعیت این است که افغانستان و ایران در قدیم دارای تاریخ فرهنگی و سیاسی واحد و مشترکی بوده‌اند و مردمان کنونی که در دو کشور جای داده شده‌اند همه در خلق فرهنگ ایرانی سهم و شریک بوده‌اند. این فرهنگ نه انحصارا به ایران کنونی تعلق دارد، نه به افغانستان و نه یک کشور خاص دیگر. این فرهنگ، فرهنگی است مشترک میان همه‌ی مردمانی که در بستر فرهنگ ایرانی می‌زیسته‌اند.

جدائی سیاسی دو کشور چیزی است که در تاریخی نه چندان دور انجام گرفته است. چه ضرورت دارد که این جدایی سیاسی را به زور به جدایی فرهنگی تبدیل کنیم؟ این عمل نه تنها از نظر روش‌شناسی دشواریهایی به بار می‌آورد بلکه همواره افغانستان

را در معرض دگرگونیهای ناخواسته قرار می‌دهد. به‌خصوص که متاسفانه در غرب و در شرق کسانی می‌کوشند در بین برادران پشتو هویت جداگانه‌ای ایجاد کنند. چنین سیاستی اگر به موفقیت بینجامد، به ویژه که از حمایت محافل خاصی از پشتوزبانان برخوردار می‌شود، به زیان هر دو کشور خواهد بود. همه می‌دانند که ادبیات پشتو غنا و گستردگی زیاد ندارد. حتی آنان که کوشیده‌اند تاریخ خاصی بر آن بسازند در این راه چندان موفق نبوده‌اند و ناچارند بر وضع حال، که به ویژه از بی‌سوادی نشأت می‌گیرد، تاکید بگذارند و تکلم به آن را در میان قبیله‌ها و عشیره‌ها دلیل کافی برای طرد کردن زبان فارسی‌دری جلوه دهند. این دلیل به هیچ وجه کافی نیست. زبان دری در افغانستان همچنان زبانی است زنده و برخوردار از میراثی کم‌مانند در تاریخ بشر. البته نباید از یاد برد که پشتو نیز شاخه‌ای از این میراث است و نباید با آن دشمنی و خصومت داشت. مسئله بر سر مصلحت و تحکیم پیوندهای تاریخی میان دو کشور است.

برگردیم به کتاب "سرزمین و مردم افغانستان". در این کتاب هر چند آگاهیهای عمومی سودمندی یافت می‌شود اما در سراسر کتاب نگرشی غلبه دارد که فرهنگ ایرانی آن سرزمین کوهستانی افسانه‌ای را نادیده می‌انگارد. گویی چنین فرهنگی وجود نداشته است. به همین سبب معلوم نمی‌شود که پیوندهای باستانی این سرزمین چه بوده است و حتی اسلام با چه زبانی در آن اشاعه یافته است. مسئله‌ی پشتونستان آن قدر مهم می‌شود که تنها در جای کمی از ایران یاد می‌شود زیرا منطق کتاب نیازی به توضیح در این باره ندارد. ما با یک کتاب قوم‌شناسی محدود سرو کار نداریم که بگوییم به همین خاطر پدیده‌های پیرامونی آن در این بررسی کنار نهاده شده است. کتابی است عمومی که در نهایت یک شناخت کلی به دست می‌دهد. تنظیم و تدوین چنین کتابهایی به قول قدما سهل و ممتنع است. اما ما که در خویشاوندی خود با افغانستان تردید نداریم نباید بگذاریم این شناخت کلی از دید یک غیربومی یا فردی بیگانه و غیرحساس نسبت به مسائل ما در ایران ترویج بیاید. هم‌اکنون در ایران کتابهایی درباره‌ی افغانستان نشر می‌یابد که ترجمه‌ی آثار دست‌چندم فرنگیان است. شرکتها یا موسسه‌های دولتی با نیت احتمالا خوب اما بی‌تامل و بی‌گزینش درست به این کار می‌پردازند ولی عواقب ماندگار آن را از نظر دور می‌دارند.

امروز گروه‌های زیادی در جهان برای ایجاد یک هویت فرهنگی مستقل برای افغانستان که جدا از فرهنگ ایرانی باشد می‌کوشند و اگر در این راه موفق شوند همان بر سر این بخش از فرهنگ ایرانی می‌آید که بر سر شهرهای قفقاز آمده است و حالا باید با هزاران دردسر با آن روبه‌رو شد. روسیه در یک قرن اخیر همواره می‌کوشید از راه ایجاد هویت‌های فرهنگی جدا از ایران و برانگیختن عواطف ضد "فارس" هرگونه پیوندی را با ایران قطع کند. گرچه حالا خود گرفتار آتشی که افروخته است شده است اما ما نیز می‌بینیم که هویت‌سازی و تاریخ‌سازی با چه نیت‌هایی آغاز می‌شود و چه مسیری می‌پیماید.

در این ارتباط گفتنی است که ریچارد فرای، خاورشناس دانشگاه هاروارد، در نوشته‌های به یاد می‌آورد که در ۱۹۶۵ غفوروف، مدیر موسسه‌ی خاورشناسی شوروی که تاجیک بود و شخصیت برجسته‌ای به حساب می‌آمد، خواستار ایجاد هویت کوشانی برای افغانستان بوده است. * غفوروف در عین حال کسی بود که طرح مطالعات آسیای مرکزی یا میانه را در یونسکو به راه انداخت و نقشی مهم در فرهنگ‌سازی در این بخش از آسیا که بخش مهمی از فرهنگ ایرانی به شمار می‌آید داشته است. کوشانی کردن هویت افغانستان یعنی بریدن ارتباط این کشور با ایران و البته از جهان اسلامی در آسیا. در آن هنگام این تصور می‌رفت که بازگشت به فرهنگ کوشان در ضمن می‌تواند مردم پشتو و دری هر دو را متحد گرداند و به آنان هویتی مستقل اعطا کند. با توجه به این که شوروی در این راه تجربه‌های بسیار دارد اگر قیام مجاهدین افغانستان روی نمی‌داد، می‌توانست موفقیت‌هایی در این زمینه به دست آورد. یادم می‌آید که ایرانیان نیز دیر از هدفهای واقعی طرح آسیای مرکزی آگاهی پیدا کردند و به تدریج مخالفت صریح با این طرح آغاز شد. چون در آن هنگام با یونسکو کار می‌کردم به نوبه‌ی خود سعی کردم تا از نفوذ آن طرح بکاهم. به همین خاطر و همچنین به دلایل فرهنگی دیگر "مرکز اسناد فرهنگی آسیا برای یونسکو" را در تهران به راه انداختم که در مدت زمان کوتاهی توانست شهرت و اعتباری برای خود دست‌وپا کند ولی متأسفانه در گیرودار انقلاب و در اثر بی‌توجهی زیر دست‌وپا افتاد و فعالیت‌هایش متوقف شد. جالب توجه این است که این مرکز و کتابخانه‌اش در موسسه‌ای ادغام شده است که به هر حال سرپرستی دستگاه نشر همین کتاب افغانستان را به عهده گرفته است. در آن موقع می‌خواستم که آن مرکز به تربیت افراد کاردان و متخصص در امور فرهنگی آسیا نیز بپردازد. طبیعی می‌بود که حضور جدی ما در این بخش مهم از آسیا این امکان را فراهم می‌آورد که در برابر نفوذ اندیشه‌های نادرست و ضدایرانی سدی ایجاد گردد و نقش راستین فرهنگ ایرانی که متعلق به همه‌ی این منطقه است نمایانده شود. اما هنوز معلوم نیست که چرا مسئولان امور به راه‌اندازی این مرکز مهم که به تصویب یونسکو هم رسیده است توجه ندارند.

کتاب "سرزمین و مردم افغانستان" و کتابهایی از این دست که در ارتباط با کشورهای جهان به ویژه همسایگان ما انتشار می‌یابد حتماً پیش از نشر به دست متخصصان سپرده شود. ما الزامی نداریم که نظر دیگران را در این زمینه‌ها عیناً نقل کنیم. گزینش و گردآوری و ترکیب درست و اصولی و علمی می‌تواند راه‌حل مناسبی باشد و به تفاهم و دوستی میان همسایگان مدد برساند و در همان حال مبتنی بر دوران‌دیشی و آینده‌نگری باشد.

بهمن ۱۳۶۸

* Richard N. Frye, The Kushans, an Afghan search for roots, 1988.